

برخی اندیشمندان ایرانی در سده ی

سوم هجری

دکتر علینقی منزوی [علی کوشا]

[چپستا، سال چهارم، بهمن 1365، ش 6، صص

[420-415]

در دو قرن سکوت، اسلام گنوسیستی به صورت سلاح ایده‌ئولوژیک برای ایرانیان ناراضی از حکومت عرب درآمد و به وسیله آن مردم مسلمان ایران به جنگ با عرب برانگیخته می‌شدند. مرجیان در سال‌های 118-128 ق با همین سلاح (اسلام گنوسیستی) علیه عرب جنگیدند و پس از شکست مرجیان، راوندیان سیاه-پوش¹ با همین سلاح زیر پرچم ابو مسلم خراسانی به پا خاستند. ابومسلم بنابر اصل گنوسیستی به ایرانیان مسلمان می‌گفت: «حضرت محمد (ص) فرهی ایزدی داشت وگرنه چگونه کسری و قیصر را واژگون می‌کرد؟ پس از مرگ آن حضرت فرهی ایزدی در خاندان او است، نه در خاندان دشمنان او از بنی امیه که سال‌ها با او جنگیده‌اند.»

ایشان با این سلاح نه تنها بنی امیه را برانداختند بلکه ریشه‌ی عرب را نیز در ایران متزلزل ساختند و عباسیان را به روی کار آوردند. لیکن پس از پنج سال از روی کار آمدن عباسیان، منصور دوانیقی به سال 137 ق ابومسلم همان برپاسازنده‌ی حکومت عباسی را بکشت و کین عرب را در دل ایرانیان مسلمان نیز بکاشت نیم قرن بعد، ایرانیان می‌گفتند: «فرهی ایزدی در فرزندان حضرت محمد است و ابومسلم اشتباه کرد که حکومت را به پسر عموهای پیغمبر [یعنی بنی عباس] سپرد.» فضل ذوالریاستین و طاهریان ذوالیمینین چنان که دیدیم با مأمون عباسی شرط کردند که پس از پیروزی او بر برادرش امین یکی از فرزندان فاطمه دخت پیامبر به او ولیعهدی بپذیرد و او پذیرفت ولی پس از به دست آوردن تاج و تخت همه‌ی طراحان آن برنامه را بجز طاهر بکشت و شرایط را زیر پا نهاد.

خلیفگان عرب پس از مأمون برای جلوگیری از شورش ایرانیان ضد عرب سه وسیله‌ی زیرین را به کار می‌گرفتند:

الف. نگاهداری محترمانه رییس بنی فاطمه (بزرگ خاندان علوی) در کاخ سلطنتی خود و راضی کردن او.

ب. ایجاد و گسترش ایده‌ئولوژیک علم کلام سنی، برزمینه‌ی فلسفه‌ی مشاء ارسطو، برای دفاع از رژیم خلیفگان عرب، در برابر ایده‌ئولوژی گنوسیسم اسلامی که بر فلسفه‌ی اشراقی افلاطونی تکیه داشت و به سلاح ایده‌ئولوژیک ایرانیان ضد عرب تبدیل شده بود.

ج. دادن اجازه‌ی ورود ترکان به ایران پس از سنی شدن ایشان.

گزارش بندهای الف و ب را پیش از این دیدیم، اینک توضیحی در باره ی بند سوم:

آسیای مرکزی یکی از مراکز اصلی اقوام نژاد ترک بود که به طور طبیعی به سبب کثرت نفوس به سوی غرب و جنوب مهاجرت می‌کردند، درچند سده ی پایان حکومت ساسانی، ایرانیان جلو مهاجرت ایشان به سرزمین های ایران را گرفته بودند، حماسه های بزرگ شاهنامه در جنگهای توران بیشتر منعکس کننده ی همین مقاومتها بود.

پس از سقوط ساسانیان این سد از میان رفت و در همان دو سده ی معروف به دو قرن سکوت، بسیاری از اقوام ترک به ایران در آمدند، چنان که در حوادث سالهای 110-109 ق در تاریخ یعقوبی و بلاذری (ص 411)، طبری (2ج، 177، 180، 1317) دیده می‌شود.

دولت عباسی در قرن سوم علاوه بر ایجاد سلاح ایدئولوژیک « علم کلام» برای حمایت از نفوذ عرب، می خواست از نیروی مسلح ترکان نیز استفاده کند. پس به دعوت ترکان برای مهاجرت به ایران بشرط پذیرش دین اسلام [و مذهب سنی] اقدام کرد. برای این منظور چند هیئت از بغداد به آسیای مرکزی فرستاد (تاریخ سلاجقه، عربی ص9 پ10). طوایف ترک که به خراسان می‌آمدند، قبلا مسلمانانی را طبق مذهب رسمی سنی خلیفگان بغداد به وسیله ی مبلغان دولتی پذیرفته بودند. ابوالفضل بیهقی یک نمونه از ارسال مبلغان به ترکستان را برای سنی کردن ایشان به سال 422 ق یاد کرده است (تاریخ بیهقی، ص209).

ترکان سنی شده پس از مهاجرت به ایران به صورت سرپل ارتباطی در آمده اقوام بیشتری از ترکان را، با شرط سنی- شدن به مهاجرت به ایران دعوت می‌کردند. مثلا سلطان محمود غزنوی، اجازه ی ازدواج دو دختر خویش را با دو امیر ترک، به اسلام آوردن آن دو امیر (البته اسلام سنی محمود غزنوی) مشروط کرد (اشپولر، ص 275).

ترکان پس از سکونت در حوالی شهرهای خراسان، مردم گنوسیست ایرانی را زیر فشار می‌نهادند. ترکان سنی به تحریک بغداد از رشد و نفوذ اسماعیلیان انقلابی جلوگیری می‌کردند و با نفوذ در سپاه « سامانی» و به دست گرفتن قدرت، پادشاه شیعی سامانی را معزول نمودند و فرزندش را با شرط تسنن و پیروی از بغداد به حکومت رسانیدند و بدینسان ترکان غزنوی کم کم ریشه ی سامانیان را برکنندند.

ارزش سیاسی- نظامی ترکان برای ادامه ی تسلط عربان تا آن جا آشکار بود که جاحظ (م 250 ق) ایشان و بربرها را دو ماده ی اسلام و سپاه منظم آن می‌خوانده است (فاخوری- جر - ترجمه ی آیتی، ص169) او کتابی نیز به نام مناقب التبرک و عامه جند الخلافه دارد که در لیدن 1903 چاپ شده و ترجمه ی انگلیسی آن به سال 1915 و آلمانی نیز در 1925 منتشر شده است (اشپولر صص 458، 467). کاشغری نیز حدیثی بدین مضمون

آرد که: «خدا ترکان را در خاور جای داد تا چون تازیانه برسر قوم گنه‌کار به گردش آیند.» (دیوان لغات ترک، ج 1، ص 204).

مهاجرت ترکان (غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی، مغولی) به دعوت بغداد از آسیای مرکزی به ایران در قرن‌های چهارم تا هفتم نیز ادامه یافت. غزنویان که پیش از دیگران آمدند پس از چند نسل حکومت در ایران، ایرانی‌زده شدند و تحت تأثیر ادب فارسی و گنوسیسم ایرانی قرار گرفتند و شاعران فارسی زبان در دربار ایشان تشویق می‌شدند.

ترکان هنگام مهاجرت از شمال ایران گذشتند، در آذربایجان سکنی گزیدند، بخش‌هایی از آنان به اطراف شیراز مهاجرت کردند و بخش بزرگتری از آنها به آسیای صغیر رفتند و در آن جا به صورت شهرنشینی ماندگار شدند.

دولت عباسی در قرن پنجم با فرستادن نمایندگان از بغداد به ماوراء النهر، ترکان سلجوقی را به ایران کشانید و به جنگ با غزنویان و برانداختن ایشان [که کمی رنگ گنوسیستی گرفته بودند] تشویق کرد. در سده‌ی هفتم نیز «ناصر» خلیفه عباسی که از مقابله با «خوارزمشاهیان» [به همان دلیل رنگ گنوسیستی] درمانده بود، از مغولان که به آسیای مرکزی رسیده بودند برای آمدن به ایران دعوت کرد. داستان نوشتن نامه برسر تراشیده‌ی یک پیک و فرستادن او به مرکز مغولان در کتاب *روضه الصفا* می‌خواند، آمده است.

اندیشمندان ایرانی:

در سده‌ی سوم غیر از جاحظ که در کشاکش معتزله برضد شیعه از طرفی و برضد سنیان سلفی از سوی دیگر مشغول بود، با نام فیلسوفانی چون ابوالعباس ایرانی، راهبر و گنوسیستی تند، و در عین حال مسالمت‌جوئی هم چون بایزید بسطامی روبه‌رو هستیم.

ایران‌شهری

ابوالعباس دانشمندی گرانمایه از ایران‌شهر نیشابور بود که در اندیشه‌های هندو ایرانی- زردشتی و مانوی تا بودایی- تخصص داشت و کتاب‌هایی به نام *اثر* و *جلیل* بدو نسبت داده‌اند. بیرونی و ناصر خسرو در آثار خود از او نقل‌ها دارند. ناصر خسرو در *زادالمسافرین* او را استاد زکریای رازی دانسته و هر دو را از «اصحاب هیولا» برشمرده است. برخی گفته‌اند که وی دینی ساخته، مدعی بود که با فرشته‌ای به نام «هستی» تماس دارد. لیکن گویا دشمنان او، که با عینک «توحید عددی» و نبوت اسرائیلی به آثار او می‌نگریستند، چنین تهمتهایی به او زده باشند ولی مقصود وی از فرشته‌ی «هستی» جز جهان مادی چیزی نبوده است. نام ایران‌شهری در بیان *الادیان* نیز آمده است و متأسفانه برای

شناخت بیشتر این فیلسوف باید منتظر به دست آمدن مدارک دیگری باشیم. گویا راه ایرانشهری همان بوده است که بعداً شاگردان او «محمد زکریای رازی» رفت و برضدیت با سیستم مشائی ارسطویی — یعنی ضدیت با علم کلام سنی — و طرفداری از روش فیثاغورثی شهرت یافت که در مقابل، فارابی و ابن سینا و دیگر آشتی‌دهندگان افلاطون — ارسطو قرار داشتند.

بایزید بسطامی (م 261 ق)

صوفی تندرو (سکری) و [پان‌تئیست و چرت وجودی] بود. او عربی نمی‌دانست و از این رو به «امی» [بی‌سواد] معروف بود (سهلگی، ص 70). همه‌ی نظریات منسوب به او ترجمه‌ی عربی گفته‌های فارسی اوست. بایزید نخستین گنوسیست مسلمان است که ترجمه‌ی عربی اندکی از گفته‌های او، در اثر ایرانیزه شدن عرب‌ها و تحمل‌پذیر شدن نسبی گنوسیسم برای ایشان، برجای باقی مانده و به دست ما رسیده است. آثار گنوسیست‌های مسلمان شده‌ی ایرانی پیش از آن تاریخ به سبب ناپذیرفتنی بودن گنوسیسم برای عرب‌ها، به آتش کشیده شده و نابود گردیده است.

در نظریات گنوسیستی حاد بایزید که از طرف پیروانش به منظور پرده‌پوشی و جلب مصونیت مذهبی نزد عرب زدگان ایرانی و سنیان عربی زبان، بعد «شطح» نام گرفته، فلسفه‌ی گنوسیستی و پان‌تئیستی هند و ایرانی آشکار است و دست کمی از گفته‌های حلاج ندارد. این که او دچار گرفتاری‌های حلاج نشد، شاید از آن بود که الف. بایزید از مرکز عرب دور می‌زیست، ب. او سخنان تندخویش را به فارسی می‌گفت و نقل مترجمان بیشتر قابل توجیه یا انکار بوده است.

این شطح‌ها به وسیله‌ی یکی از پیروانش، یوسف بن محمد، (شاید مهلکی) در سده‌ی دهم به نام *النور من اکلمات طیفور* گرد آمده که «عبدالرحمان بدوی» آن را در رساله‌ای به نام *شطحیات الصوفیه* چاپ کرد. شطح‌های بایزید بسطامی در *لمع سراج* (م 378 ق) *طبقات صوفیه‌ی سلمی* (م 412 ق)، *طبقات صوفیه‌ی خواجه عبدالله انصاری* (م 481 ق)، *کشف‌الاسرار* میبیدی (قرن ششم) و نیز در تذکره الاولیای عطار (م 628 ق) هم دیده می‌شود. در شرح سیر گنوسیسم در سده‌ی هفتم خواهیم گفت، واژه‌ی «شطح» تنها از سده‌ی هفتم به بعد به دست شیخ شطاح (روزبهان بقلی) برای توجیه بی‌خطر اظهارات اندیشمندانی چون بایزید و حلاج در ادبیات فارسی رایج گردید. و پیش از آن تاریخ تنها در ادبیات عربی ایران است که با این واژه‌ی پرده‌پوش برمی‌خوریم.

راوندی

در این جا مناسب می‌بینیم در باره‌ی یکی از چهره‌های درخشان این سده یعنی راوندی گفتگویی انجام گیرد.

ابوالحسن احمد بن يحيى بن اسحاق در راوند کاشان در 198ق از مادر بزاد. در ری تحصیل کرد و در بیست سالگی در ریاضی و طب و فلسفه صاحب نظر بوده. او در نگاشته‌های خود «توحید» را اشراقی و «فیض» را ازلی می‌دانست و (مانند ابن‌سینا در «اضحویه» و خواجه نصیر در آغاز و انجام، نبوت را عامه و الهام را اشراقی و معاد را روحانی بیان می‌کرد و از تشیع و امامت و عصمت امام از راه «قاعدہی لطف»، یعنی لزوم داشتن فرهی ایزدی برای «رییس مدینه‌ی فاضله» به شدت دفاع می‌کرد. شرح حال او را نیرگ استاد دانشگاه اوپسالای سوئد نخستین بار در مقدمه‌ای بر کتاب انتصار تألیف خیاط معتزلی چاپ قاهره (1925) نوشت. وی با مراجعه به ابن ندیم (فهرست)، ابن خلکان (وفیات الاعیان)، مسعودی، بغدادی (الفرق بین الفرق)، شهرستانی (ملل و نحل) و ابن‌المرتضا (طبقات المعتزله و المنیته و الامل) و عباسی و معاهد التنصیص و چلبی (کشف الظنون) نوزده نگاشته‌ی راوندی را چنین یاد نمود:

- 1- الاسماء و الاحکام؛ 2- الابداء و الاعاده؛ 3- خلق القرآن؛
- 4- البقاء و الغناء؛ 5- لاشیء الاموجود؛ 6- الطبایع؛
- 7- اللؤلؤه فی تناهی الحركات؛ 8- الامامه؛ 9- فضیحه المعتزله؛ 10- القضیب؛ 11- التاج؛ 12- التعديل والتجویز
- 13- الزمرد؛ 14- الفرند؛ 15- الدامغ؛ 16- البصیره؛ 17-
- التوحید؛ 18- الزینه؛ 19- اجتهاد الرأی.

سپس ریتز بخش‌هایی از منتظم ابن جوزی در باره‌ی راوندی را در *Der Islam* سال 1931م منتشر کرد. سپس پل کراوس در 1933-1934م در *Raivista Degli Studiorientali* همه‌ی آن‌ها را یک جا انتشار داد. بعد دکتر مهدی محقق در مجله‌ی *یغما* (اسفند 1337 و فروردین 1338) آن‌ها را به فارسی چاپ کرد و همو در مجله‌ی *دانشکده‌ی ادبیات*، ش 1 سال 1345، به عنوان «منابع تازه در باره‌ی ابن راوندی» مطالبی سودمند در اختیار همگان نهاد و سپس آن‌ها را در «*بیست گفتار*» تجدید چاپ نمود. عباسی روابط راوندی را با «ابوعلی جبائی» یاد می‌کند و از ابوالوفا ابن عقیل نقل می‌کند که راوندی در 63 سالگی در پنهانی درگذشت. پس اگر تولد او 198ق باشد، مرگ او به سال 261ق خواهد بود. ولی ابوالفدا مرگ «احمد زندیق» را در سال 293ق آورده است (باید مراجعه شود مبادا شخص دیگری مقصود او باشد). حکم‌های ظالمانه‌ای که عباسی و ابن جوزی و ابن مرتضا بر ضد راوندی نقل کرده‌اند، به اندازه‌ی دشمنی صادر کنندگان آن احکام بستگی دارد. خیاط معتزلی بغدادی در *انتصار* بدترین نسبت‌ها را به وی داده است. «کعبی معتزلی بلخی» (م 319ق) رییس معتزله‌ی خراسان و شاگرد خیاط به سبب دوری از مرکز خلافت دشمنی نرمتری نسبت به تشیع راوندی نشان می‌دهد. ماتریدی ضد معتزلی (م 333ق)

از راوندی دفاع کرده، کعبی را با همه‌ی نرمی که داشته احمق خوانده است.

ماتریدی از راوندی نقل می‌کند که ابو عیسای وراق دنبال حماقت‌های مانوی رفته است (توحید، ص 205). راوندی آن سنیانی را مسخره می‌کند که انجام دادن محال را با اراده‌ی خدا ممکن می‌شمارند (توحید، صص 128-130). «فان اس» از مندرجات توحید ماتریدی نتیجه می‌گیرد: مطالبی را که هبه الله شیرازی اسماعیلی (م 470 ق) در *مجالس مویدیه* از کتاب *زمره* راوندی نقل کرده و رد نموده همگی ساخته و پرداخته‌ی ابو عیسای وراق بوده و راوندی آن‌ها را نقل قول کرده و گویا هبه الله شیرازی متن آن‌ها را نادیده و با واسطه، نقل و رد نموده است. پس آن چه لبه‌ی شمشیر معتزله‌ی عراق را بر راوندی و وراق گردانیده، شیعه بودن آنان است، نه بی‌دینی (مقدمه‌ی همان *بیست گفتار*). چنان که در ص 153 گذشت سید شریف مرتضا (م 436 ق) از تشیع راوندی دفاع کرده و ناصر خسرو در *جامع الحکمتین* (ص 223) از اعتراض‌های راوندی برسنیان حشوی حمایت می‌کند. «فان اس» در مقدمه‌ای که بر *بیست گفتار* دکتر محقق نگاشته به این نتیجه رسیده است که راوندی پیرو فرقه‌ای از شیعه بود، که منکر مالکیت و تجارت بودند و خیاط از آن کتاب *تحریم الکاسب* تعبیر کرده است (انتصار، چ بیروت، 1957م، ص 77). ایشان که پیروان «مردار» و «جعفر بن حرب قصبی» بودند به «صوفیه المعتزله» شهرت داشتند و هواخواه علویان بودند (اصول النحل، ناشی اکبر، تصحیح فان اس، بیروت 1971، به نقل از *بیست گفتار*). ایشان مورد اعتراض سخت معتزلیان عراق بودند، زیرا در نبوت، عقیدتی ویژه داشتند که مورد اعتراض عبدالجبار معتزلی همدانی در *تثبیت دلائل النبوه* واقع شده است.

به نظر می‌رسد "عقیدتی ویژه در نبوت" که راوندی داشته همان ولایت گنوسیستی باشد که به نظر مسلمانان گنوسیست، قابل تحصیل بوده است و سهل شوشتی برای اثبات آن به آیه‌ی «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا» (عنکبوت 29: 69) تمسک می‌جسته است و گنوسیست‌ها آن را والاتر از نبوت می‌شمردند. در این جا داستان سفر راوندی به بغداد و رسیدن او به خدمت متوکل و بالاخره فرار او از آن جا را نقل می‌کنم: راوندی پس از به خلافت رسیدن متوکل و طرد معتزله از حکومت و تعقیب شیعیان که منجر به تخریب قبر امام حسین بن علی (ع) به عنوان این که محل تصاویر امامان شیعه و بتکده شده بود، وارد بغداد شد. او هنگام بیرون آمدن از ری توصیه‌ای از دوستان خود برای عباس صروم آورده بود. این مرد «شربت‌دار» معتصم خلیفه (م 227 ق) و کاتب واثق خلیفه (م 232 ق) و متوکل (م 247 ق) و در دربار عباسی بغداد متنفذ بود. هنگامی که راوندی کتاب *فرز* را به عباس صروم نشان داد، او از اندیشه‌های گنوسیستی (صوفی و شیعی) آن کتاب که مورد تکفیر رژیم جدید پس از کودتای متوکل بود، ترسید و

از بردن آن به نزد خلیفه ابا کرد و راوندی را به یک وراق به نام مطلب بصری معرفی کرد. راوندی به خدمت او در آمد و با مزد دستنویسی کتابها زندگی می‌کرد. روزی راوندی در حاشیه‌ی کتابی که استنساخ می‌کرد ردی بر مؤلف کتاب نوشت و از طرف مطلب بصری وراق باز خواست و مجازات شد و دیگر آن کار را تکرار نکرد. روزی دیگر راوندی بایک مؤلف دیگر که مأمور دستنویسی کردن کتابش شده بود، مباحثه کرد و بر وی چیره شد. این مؤلف صبصام کوفی بود که اثبات «جبر» می‌کرد و راوندی پس از آن که کتاب او را استنساخ کرد با وی رویارو بحث نمود. وراق کارفرمای راوندی، شیفته‌ی علم او شد و به طمع انعام خلیفه کتاب فرزند او را استنساخ کرد و نزد خلیفه فرستاد.

متوکل از خواندن داستان تقدیس سرو کاشمر در آن کتاب عصبانی شد و با عینک توحید عددی که داشت آن را درخت-پرستی نامید! هر چند طاهر والی خراسان گفت: « این احترام است نه پرستش» متوکل نپذیرفت دستور بریدن درخت را صادر کرد. (وقتی در سال 247ق بریده‌های درخت کاشمر به پایتخت عباسی رسید؛ متوکل به دست پسرش « منتصر» کشته شده بود (قزوینی، آثار البلاد). [در افسانه‌ی دیگر آمده است که « الحراق» مؤید زردشتی مرگ متوکل را در اثر انداختن سرو کاشمر پیش‌بینی کرده بود (مقاله‌ی « نوبخت» در روزنامه‌ی *حاک و خون*، 24 بهمن 1347)].

صروم که در آن مجلس نشسته بود برای فرو نشانیدن خشم متوکل گفت: « راوندی مصروع (صرعی، دیوانه) است.» او نپذیرفت و به وسیله « مطلب بصری وراق» او را احضار نمود. متوکل پس از پرخاش، راوندی را مجبور کرد که اندیشه‌های گنوسیستی خود را به، توحید عددی تبدیل کند و در کتاب بیفزاید، سپس به او انعام داد. راوندی پس از این آشتی، دو باره به خانه‌ی صروم راه یافت. راوندی در کتاب‌هایش از تصوف علمی و گنوسیسم ایرانی دفاع می‌کرد و بر زهد و ترک دنیا حمله می‌نمود. گویا توحید اشرافی راوندی از یک سو با توحید عددی سامیان و پرهیز و گوشه‌گیری ایشان، از سوی دیگر، با ثنویت مانوی ایرانیان و پارسایی و خانه‌بدوشی ایشان در ستیز بوده است. از این رو فقیهان دربار عباسی، زهاد و طرفداران ایشان را علیه راوندی بسیج کردند و خانه‌ی عباس صروم را محاصره نمودند. راوندی با کمک صروم از بغداد به ری گریخت.

1- مسوده که شعار رنگ سیاه ایشان بعدها شعار عباسیان شد، در سده‌ی دهم و یازدهم نیز پیروان ابومسلم که به دست شاه طهماسب شاه عباس قع و قمع شدند (عالم آرای عباسی صص 106، 530) لقب سیاه پوش داشتند.

2- معرب پرند به معنی شمشر.

3- تألیف شماره‌ی 177 فهرست بیرونی از آثار زکریای رازی، رساله‌ای است به نام رد بر کسانی که به تحریم کسب و پیشه معتقدند.